



هشگتی دروستی

داستان کوتاه

داستان کوتاه دوست همیشهگی

نگین بای

طراح: ثمین سعیدی نیا



cafewriters.xyz

سایت و انجمن کافه نویسندگان با هدف ترویج فرهنگ کتابخوانی و ارتقای سطح فرهنگی و رشد سطح علم و ادبیات جامعه، بر طبق شئونات اخلاقی، فرهنگ خانواده های ایرانی و با احترام به عرف حاکم بر کشور تاسیس گردید، تا بتواند فضایی سالم و فرهنگی را برای علاقه مندان به رمان و کتاب ایجاد کند.

تمامی حقوق سایت و انجمن نزد کافه نویسندگان محفوظ است. هرگونه کپی برداری از کتاب ها و رمان ها ، فایل های صوتی ، جلد کتاب ها و ... مجاز نمی باشد. همچنین نشر مجدد محتویات انجمن و سایت در رسانه ها ، اپلیکیشن ها و سایت های دیگر کاملاً غیر مجاز بوده و تیم کافه نویسندگان راضی به این کار نمی باشد. در صورت عدم رعایت قوانین، تیم کافه نویسندگان با فرد خاطی از طریق مراجع قانونی برخورد خواهد کرد.



اطلاعات اثر

دسته بندی: داستان کوتاه

عنوان: دوست همیشگی

نویسنده: نگین بای

ژانر: تراژدی

انتشارات : کافه نویسندگان

شناسنامه‌ی اثر

ناظر: تیم ناظران کافه نویسندگان

ویراستار: hadis hpf

طراح: ثمین سعیدی نیا

کیپست: ستاره سربی



cafewriters.xyz

مقدمه:

برای ماندن با تو
یک دنیا را کنار می‌گذارم...
با تو همه چیز دگرگون شد
ناگهان و برای من!
و تو با تمام دوستانم فرق می‌کنی
روی تو حسابی دیگر باز کرده‌ام...
دوست همیشگی من!

نویسنده نگین

فارسی، دینی، ریاضی!
کدوم و بخونم حالا؟! موهام رو کلافه بهم ریختم. باید یک تصمیم درست و حسابی بگیرم وگرنه امسال می‌افتم!
ریاضی که خوندمی نیست، این میره کنار.
فارسی که هیچی بلد نیستم و کتابش و که دستم می‌گیرم خوابم می‌بره؛ ای بابا، سارینا این چه وضع درس خوندمی؟
اینجوری که درس نمی‌خوندند!
پوفی گفتم و کتاب‌هام رو به حال خودشون رها کردم. به قولی باز ازشون فرار کردم. می‌ترسم با این درس خوندمی نخبه‌ای چیزی بشم. مامانم هم که همش بهم تیکه می‌پرونه و میگه:
-سارینا، دختر چقدر درس می‌خونی؟ یکم استراحت کن مادر، از بس کتاب‌هات رو مرور می‌کنی چشم‌هات ضعیف شدند!
منم همیشه یا می‌خندم یا قبل از اینکه بیاد کتابم و می‌گیرم دستم تا فکر کنه دارم کتاب می‌خونم.
در اتاق باز شد که طبق معمول شیرجه زدم سمت کتاب هام و فارسی و گرفتم و بلند گفتم:
-خب، این درس تموم شد. آخیش!
مامان چپ‌چپ نگاهم کرد و گفت:

- مثلاً داشتی درس می‌خوندی؟
- مثلاً چیه مامانی؟! واقعی فارسی می‌خوندم.
- حداقل برعکس نمی‌گرفتی اون کتاب و باورم شه؛ جلو قاضی و ملق بازی ورپریده؟

با حرف مامان سریع کتاب و نگاه کردم. ای داد بیداد! این چرا برعکسه؟ شانس ندارم‌ها.

- این رو بی‌خیال مامی، ناهار حاضره؟
- آره حاضره.
- چیه؟ زرشک پلو؟!!

- نه، درد بلاست! انتظار داری ناهار درست کنم با این دروغ‌ها؟
- اِ مامان چیکار کنم آخه؟ مخم نمی‌کشه.
- خیل‌خب، حالا که مخت نمی‌کشه پاشو بیا کمکم کن؛ کلی پارچه مونده روی دستم. بیا تو اتاق خیاطی.

دست‌هام رو به هم کوبیدم و گفتم:
-چشم، نوکر شما هم هستیم!
سری با تأسف برام تکون داد و گفت:
-حاضری هر کاری کنی غیر درس خوندن.
و از اتاقم بیرون رفت. منم جلدی پیشش رفتم.
تا شب پیش مامان بودم و همراه کار، با هم حرف می‌زدیم.
حسابی خسته شده بودم و کش و قوسی به بدنم دادم. تو اتاقم رفتم و به سه نرسیده خوابم برد.
صبح با صدای مامان بیدار شدم:
-سارینا پاشو مادر، مدرسه‌ات دیر شد.
حال و حوصله نداشتم مدرسه برم.

- باشه نیم ساعت دیگه پا می‌شم.
- سارینا با جارو نیافتم دنبالت‌ها، میگم پاشو! طنناز دم در منتظرته.

چشم‌هام و به زور باز کردم و روی تخت چهار زانو نشستم.

- ای بابا، اصلاً من مدرسه نمی‌رم!
- واسه تو که راحتی دیگه، جواب مدیریت و چی بدم؟!
- چه می‌دونم؛ بگو مریض شده، حالش بد بود. اصلاً بگو سارینا مُرده!
- سارینا این مسخره بازی‌ها رو کنار بذار.

سواد چیزی نیست که بخوای ازش فرار کنی. باید درس بخونی تا دستت تو جیب خودت بره، محتاج این و اون نباشی. فردا پس فردا نبینم پشیمون شدی!.

-نمی شم مامان.

مامان پتو رو از روم کشید و گفت:

- پاشو ببینم، یکم از طناز یاد بگیر! هم درس هاش و می خونه و هم دختر با کمالاتیه.
- وای مامان سرم و بردی، بسه دیگه!

به اجبار بلند شدم و لباس فرم مدرسه ام و تنم کردم و هر چی کتاب دم دستم اومد تو کوله ام ریختم. کوله پشتیم رو یک بندی روی دوشم انداختم. مامان یک ساندویچ درست کرد و توی کیفم گذاشتم تا مدرسه ضعف نکنم. مقنعه ام رو عقب کشیدم و موهای قهوه ایم رو به نمایش گذاشتم. آستین های مانتوم هم تا آرنج بالا کشیدم. یک آدامس هم توی دهنم انداختم و دم در کفش هام و پوشیدم.

- مامان من دارم میرم.
- برو به سلامت، فقط اون موها و داخل بزن. آستین هات رو پایین بکش؛ داری میری مدرسه، قصابی که نمیری!

خندیدم و با خدا حافظی در حیاط و باز کردم. طناز پشتش به من بود. یواشکی و پاورچین رفتم طرفش و داد زدم:

-پخ!

طناز جیغی کشید و بالا پرید. زیر خنده زدم.

- سارینا خبرت و بیارن! زهر ترک شدم دیوونه ی خل و چل.
- وای چقدر بامزه شدی طناز!
- هه هه هه رو آب بخندی، راه بیافت مدرسه دیرمون شد.

و دستم رو به طرف خیابون کشیدم.

طناز نگاهی به چهره ی ریلکسم کرد و گفت:

• امروز امیدوارم که خونده باشی!

• چی؟ رمان؟!

-نه خنگه خدا، درس خوندی؟

-آهان اون و میگی، نه!

آدامسم و باد کردم که طنناز ترکوندش و گفت:

-کوفت و نه! سارینا تو آدم نمی شی؟ من می دونم اگه بخونی و یکم تلاش کنی موفق میشی.

-نمی کشم طنناز، مغز من کوچیکه! از فندقم کوچیک تره.

• چرا الکی حرف می زنی؟ از کجا می دونی آخه؟! تو یک بار، فقط یک بار سعیت رو بکن اگه

نشد با من!

• بی خیال دیگه، اون از مامانم این هم از تو.

• واقعاً متأسفم، برای تو نه ها! برای خودم که نمی تونم آدمت کنم.

گونش و کشیدم و گفتم:

• قربونه آدم سارینافهم! من آدم بشو نیستم، والسلام!

• خیلی خری سارینا، یک بار شد حرفم و گوش کنی؟

• تو هم یک بار شد بگم بی خیال و بی خیاله این حرف ها بشی؟

• باشه، من دیگه حرف نمی زنم.

و شروع به تند تند راه رفتن، کرد. کار همیشگیش بود!

-طنناز وایستا.

دستش و به علامت برو بابا رو هوا تگون داد. منم دنبالش رفتم و مدام صداش می زدم. به مدرسه

که رسیدیم مثل همیشه خانم آرمانی جلو در منتظر بنده بود تا مچم رو بگیره و بعد از کلی روضه

خوانی اجازه بده داخل کلاس برم!

واقعاً هم آرمانی بود با این اخلاق قوزش! والا!

به طنناز اشاره کرد تو بره و اما من! دست به سینه داشتم نگاهش می کردم که اشاره به موهام کرد

و گفت:

-نجفی موهات رو داخل بزن.

با حرص مقنعه‌ام رو تا روی پیشونیم جلو کشیدم و از دو طرف تا زدم. لبخند خاتونی تحویلش دادم و گفتم:

• دیگه چی؟

• آستین‌هات رو پایین بکش!

همین کار رو کردم. نمی‌دونست دیگه چی بگه نزدیک‌تر شد و گفت:
-رژلب زدی؟

می‌خواستم بگم آره واسه ننه‌ات! ولی خب زشت بود و حالا اگه از زشتیش بگذریم یک نمره انضباط ناقابل هم پیشش گیرم. پس دهنم و بستم و مودب‌تر باز کردم.

• خیر قربان، رژلب نزدم.

• پس چرا ل*ب‌هات صورتی هستند؟

• خدا دادیه، اگه می‌خوایید با دستمال پاک کنم ببینید چیزی نیست.

• نمی‌خواد برو تو کلاس، زود!

سرم و تکون دادم و داشتم فلنگ و می‌بستم که بوی آدامس نعنایی به بینی مبارکش رسید و گفت:

-نجفی وایسا.

روی پاشنه پا چرخیدم و گفتم:

• بله خانم؟

• دهن‌ت و باز کن ببینم.

سریع با یک ترفند آدامس و زیر زبونم قایم کردم و دهنم و باز کردم.

- چرا بوی آدامس میده دهننت؟
- مسواک زدم، مسواک!
- خیل خب، برو.

توی کلاس رفتم و طنازم که طبق معمول کتاب دفترهام و درآورد و جلوم گذاشت.

- این بی صاحبها رو یه نگاه بنداز.
- خودتم داری میگی بی صاحب، به نظرت صاحبشون کیه؟!؟
- تویی، لطف کن بخون.
- باشه می خونم.
- ها ها ها، باورم شد! حنات پیش من رنگی نداره سارینا خانم.

خندیدم که نیشگونی ازم گرفت و جیغی کشیدم.

-آخ دستت بشکنه.!

-توام لال بشه زبونت.

-برو بابا، مزخرف.

با اومدن دبیر محترمه هر دو تامون خفه شدیم. زنگ تفریح توی حیاط نشسته بودیم و منم تند

تند ساندویچم و می خوردم.

-سارینا...!؟

یک گاز بزرگ از ساندویچم زدم.

• هوم؟!؟

• خیلی خنگی!

برگشتم و نگاش کردم.

-ممنون واقعاً! نمی گفتمی هم خودم می دونستم.
خندید و گفت:

- می دونی چرا این حرف زو زدم؟
- لابد برای حرف های تو دلبرویی که هر روز تو نسخه می پیچی کف دستم می ذاری.
- اولاً من حرف نمی زنم که از این گوش بگیری از اون گوش دور بندازی، دوماً حرف هام و کف دستت نمی ذارم می خوام تو مخ آکبندت که یه نموره ازش استفاده نمی کنی فرو کنم.
- ولی متاسفانه نتیجه ای نداره! سوماً بابا سارینا یکم حرف گوش کن. نیمیمیری که! مییمیری؟

حتماً می میرم که گوش نمی کنم دیگه.
توی سرم زد.

- لال شو! بخاطر خاله ام شده درس هات رو بخون!
- دیدی که زنگ قبل چهارده شدم، حالا خدا رو شکر بازم نمره قبولی و گرفتم؛ ناشکر نیستم خدا و کیلی!
- سارینا خسته ام کردی، دیوونم کردی! تو می تونی سارینا. فراتر از اینی. انقدر به کم قانع نباش.
- برنامه ی ترم دو رو گرفتی؟
- شدی بلای جونم می دونستی؟!
- جواب بده دیگه.

-آره گرفتم.

- خب واسه منم بفرست.
- واسه ترم می خونی؟!
- ببینم چی میشه.
- آخ، دردت چیه سارینا؟
- درد من تویی که نمی ذاری ساندویچم و کوفت کنم.

زنگ کلاس خورد که حرفی بین مون نشد. طناز همیشه کنار گوشم حرف می زنه. گاهی فکر می کنم شاید مامان بهش گفته نصیحتم کنه.

برای امتحانات ترم دو هم بگی نگی سمت کتابها رفتم. وسط خوندن یک لطیفه ای که توی کتابم نوشته بودم و می خوندم و از خنده ریشه می رفتم. حاضر بودم ساعتها به زورم که شده بخندم ولی کتاب و ادامه ند.

برای گرفتن کارنامه تنم رو و بیره بود و قلبم بندری می زد. برای کارنامه گرفتن فردا پس فردا می کردم تا اینکه مامان خودش دستم رو تو دست طناز گذاشت و راهی مون کرد.

- سارینا، به نظرت چند شدی؟
- طناز خواهشاً هیچی نگو! دارم دق می کنم.
- خوبه حداقل واسه کارنامه دق می کنی و گرنه واسه همه چی ریلکسی.
- به نظرت می افتم؟
- وای سارینا زبونت و گاز بگیر یه خدا نکنه ای چیزی.

چیزی نگفتم و تا رسیدن به مدرسه سکوت کردیم. وقتی رسیدیم خانم آرمانی لبخندی زد و گفت:

-اومدین کارنامه بگیرید؟

می خواستم بگم نه اومدم تو رو بگیرم زنم میشی، که طناز فهمید و یدونه با آرنجش به پهلوام زد. لبخند پهنی زدم و بهش خیره شدم.

خانم نجفی کارنامه هامون و به سمتمون گرفت که چشم هام و بستم. رو به طناز گفتم:

-تو اول ببین.

طناز جیغی کشید و با خوشحالی بالا و پایین پرید.

- خب، واسه منم ببین دیگه.
- وای سارینا!...

▲
-چی شده؟ صفر شدم نه؟!!

یکی گونم رو بوسید.

-دختر کارنامه‌ات و ببین.

یکی از چشم‌هام و باز کردم و به کارنامه‌ام زل زدم. طناز اخم مصلحتی کرد و گفت:

-چطوره، به من گفتی کم می‌شی؟

لبخند نرمی زدم و گفتم:

-مگه نمی‌خواستی به خاطر تو و مامانم شده نمره‌ی خوب بگیرم؟!!

ابروهایش از هم باز شدن و من و ب*غل کرد.

• دیدی تونستی سارینا؟!!

• بدون کمک تو نه!

• خوشحالم سارینا.

• منم همینطور، البته برای داشتن دوستی مثل تو.

• پس بگو چرا این بار نگران کارنامه‌ات بودی.

با هم خندیدیم. توی چشم‌های خانم آرمانی برق تحسین نمایان بود.

اگه مامان خانم بفهمه خیلی خوشحال می‌شه.

خب منم همین و می‌خوام دیگه.

-طناز؟!!

• جان دلبر؟!!

• تو دوست همیشگی منی.

• تو هم همینطور سارینا خانم!.

ممنون از تک تک شما عزیزان بابت همراهیتون
نویسنده: نگین بای

پایان

سرفه نویسنده نگین بای

کافه نویسندگان انتشارات دیجیتال کتاب متنی و صوتی

اگر تصمیم دارید کتابتان را چاپ کنید یا به تازگی اثری را شروع کنید و آن را به چاپ برسانید، به مجموعه کافه نویسندگان بپیوندید

✓ نقد و نظارت و راهنمایی رایگان

کافه نویسندگان در راستای نگارش اثری مطلوب به شما یاری می دهد و از ابتدای نگارش یک اثر تا انتهای آن همراه شما خواهد بود. اثر شما در انجمن ما به طور رایگان نقد می شود و شما می توانید با کمک از نقد خود، اثرتان را ویرایش کنید و ایرادها را اصلاح کنید و به این صورت سطح اثرتان را بالا ببرید و شانس بیشتری برای چاپ داشته باشید.

✓ ویراستاری رایگان

اثر شما به صورت رایگان از نظر نگارشی ویرایش می شود و رعایت علائم نگارشی و نکات ویراستاری برای شما یک امتیاز مثبت محسوب می شود. ✓ برگزاری ورکشاپ و کارگاه های آموزشی آنلاین به صورت رایگان در انجمن نویسندگی کافه نویسندگان

شما می توانید به صورت کاملا رایگان در کارگاه های آموزشی با سرفصل های متنوع شرکت کنید و شرکت برای عموم آزاد است، شما می توانید حتی از •

شروع کنید و در انجمن کافه نویسندگان آموزش ببینید و اثرتان را به چاپ برسانید.

✓ مشاوره های رایگان

ما برای تمام مراحل از نگارش کتاب تا چاپ و تولید آن به صورت رایگان به شما مشاوره خواهیم داد. ما با مشاوره سعی خواهیم کرد بهترین نتیجه را از اثر خود بگیرید.

✓ در کافه نویسندگان هرگز دلسرد نخواهید شد!

اگر اثر شما جهت چاپ تایید نشود، کتاب شما به صورت رسمی در سایت اصلی به صورت دیجیتال منتشر خواهد شد. خبر خوب این است که می توانید نسخه ی فروشی با قیمت توافقی خودتان را هم در فروشگاه اینترنتی کافه نویسندگان انتشار دهید و به آسانی فروش اثر خود را کنترل کنید.

✓ نیازی به پرداخت هزینه ی بالای کاغذ ندارید.

با توجه به هزینه ی بالای کاغذ و چاپ، انتشار الکترونیک بهترین گزینه است اما ما در کنار انتشار الکترونیک، چاپ رایگان هم برای شما عزیزان خواهیم داشت.

فکر آن که خودتان برای چاپ کتاب خرج کنید را از سرتان بیرون کنید، چرا که انتشاراتی که به هزینه ی نویسنده اثری را چاپ می کنند منجر به فروش

نرسیدن آثار و جمع آوری کتاب ها در انباری و ضرر و زیان می شود، ما با مشاوره و راهنمایی سعی می کنیم همه چیز به نفع شما تمام شود و در کافه نویسندگان ریسکی نخواهید کرد.

✓ اعتماد و اطمینان

اثر شما در انجمن ما محفوظ می باشد و اگر اثری را به ما می سپارید دست ما امانت است، انجمن کافه نویسندگان به تمامی حقوق نویسنده احترام می گذارد و آنان را رعایت می کند. توجه داشته باشید که سودجویان از آثار شما سو استفاده نکنند که سارقان ادبی نیز کم نیستند اما خوشبختانه در کافه نویسندگان می توانید اثرتان را با خیال راحت به دست ما بسپارید تا با اسم خودتان چاپ یا منتشر شود.

✓ مجوز رسمی از فرهنگ وزارت ارشاد اسلامی

تمامی فعالیت های مجموعه کافه نویسندگان به صورت قانونی و زیر نظر وزارت ارشاد اسلامی صورت می گیرد.

✓ می توانید استعلام بگیرید!

در صفحه ی اصلی سایت و فروشگاه، قسمت پایین صفحه می توانید با کلیک بر روی نماد ها، استعلام معتبر بودن مجوز هارا مشاهده کنید.

✓قرار داد با بهترین ناشران

ما با بهترین ناشران و معتبر ترین های کشور جهت چاپ رایگان آثار شما قرار داد بسته ایم. ما آثارتان را جهت چاپ برای انتشاراتی ها ارسال می کنیم و در راستای بهترین نتیجه و به ثمر رساندن تلاش هایتان همراه شما خواهیم بود.

✓ما با توجه به نوع اثر و ژانر و محتوا، طبق شناخت انتشاراتی را جهت چاپ انتخاب می کنیم که با توجه به موارد ذکر شده شانس بیشتری داشته باشید، برای مثال یک انتشارات بیشتر رمان های اجتماعی چاپ می کند، اگر اثر شما اجتماعی بود آثرتان را به آن انتشارات ارسال می کنیم.

✓نویسندگی و چاپ در تمام زمینه ها


فعالیت انجمن نویسندگی ما محدود به رمان دلنوشته و شعر نیست بلکه کتاب های علمی ادبی، دینی، روانشناسی، داستانی، خودیاری، سفرنامه، خاطره نویسی، زندگینامه، داستان های کودکان و... تمامی زمینه های نویسندگی و کتاب فعالیت دارد.


"کافه نویسندگان بهترین گزینه برای به ثمر رساندن تلاش هایتان"

کافه نویسندگان به طور قانونی آثار نویسندگان را انتشار می دهد.
در صورت تمایل به انتشار هر گونه اثر در مجموعه کافه نویسندگان به صورت
متنی یا صوتی، با ما در ارتباط باشید.
شما می توانید اثر خود را به ایمیل پشتیبان ارسال کنید تا پس از بررسی های
لازم منتشر شود.

انجمن : <https://forum.cafewriters.xyz/> 

وبسایت : <https://cafewriters.xyz/> 

اینستاگرام : [cafewriters.xyz](https://www.instagram.com/cafewriters.xyz) 

تلگرام : [cafewriters.xyz](https://www.telegram.com/cafewriters.xyz) 

ایمیل پشتیبانی : poyamonirifard@gmail.com 

پایان

